هو العلیم

حبّ ریاست و خطرات آن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۴

- مجلس دهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

فيا من ربّانى فى الدنيا باحسانه و تفضله و نعمه و اشار لى فى الاخرة الى عفوه و كرمه معرفتى يا مولاى دليلى عليك و حبى لك شفيعى اليك.

در شب‌های گذشته راجع به کیفیت مشیت الهی نسبت به مسئله شخصیت و معروفیت انسان قدری صحبت شد و عرض شد خدای متعال بنابر مصالح خود بعضی‌ها را در این دنیا مشهور می‌کند، حالا دلش می‌خواهد، دیگر آدم که نمی‌تواند از خدا بپرسد برای چه دلت می‌خواهد؟ می‌گوید من دلم می‌خواهد، ما اگر دلمان بخواهد این‌طور نیست،

حساب و کتاب بعدش هست، دلمان می‌خواهد این کار را بکنیم فردا می‌گویند چرا این کار را کردی؟ دلمان می‌خواهد این کار را نمی‌کنیم می‌گویند دلیل بیاور، باید بر اساس خواست خودت منطق و دلیل داشته باشی حالا چه خواست، خواست اجتماعی باشد یا خواست یک خواست فردی باشد. خواست اجتماعی باشد دولت گریبانمان را می‌گیرد. آقا ما دلمان می‌خواهد که این کار را در جامعه بکنیم دلمان می‌خواهد در خیابان راه بندان درست کنیم، ببندیم راه را کسی نیاید برود، خب پلیس می‌آید قانون می‌آید مامور می‌آید، آقا برای چه راه را بستی؟ مردم بروند به کارشان برسند. در کشوری که قانون هست اگر کسی خلاف قانون عمل کند جلویش را می‌گیرند، این مال اجتماع.

اما هیچ وقت دولت نمی‌آید نسبت به کار شخصی که یک نفر کرده، قانون داشته باشیم جلویش را بگیرد، یک نفر می‌خواهد خودش را از روی پشت بام بیاندازد پایین، دولت می‌گوید بیانداز، مخلصت هم هستیم، یک جمعیت کمتر بهتر، کسی

جلویت را نمی‌گیرد می‌خواهی هلت هم بدهیم می‌دهیم وسایلت را هم فراهم می‌کنیم مشکلی نیست یکی می‌خواهد گرسنگی به خودش بدهد قانونی نیست بر این که نه آقاجان نباید بدهی، خب می‌گوید خودم هم دلم می‌خواهد گرسنه باشم. یکی می‌خواهد نماز زیاد بخواند یکی می‌خواهد نماز نخواند یکی می‌خواهد ..... مسائل شخصی دیگر، در مسائل شخصی قانونی که وجود ندارد. امّا قانون آن طرف وجود دارد این‌جا گریبان ما را نمی‌گیرند [ولی] آن طرف [می‌گیرند]

چرا خودت را از پشت بام انداختی پایین؟ چرا این کار را کردی؟ چرا این وقتت را به بیهوده گذراندی؟ دیدید که دولت قانون وضع کند کسی که بیاید صبح تا شب روزنامه بخواند ما این‌قدر جریمه می‌کنیم؟ در یک مملکتی خیلی بافرهنگ هستند خیلی فرض کنید که مملکت چیزی هستند بگویند اگر کسی صبح تا شب ده صفحه مطالعه نکند پانزده صفحه مطالعه نکند این‌قدر باید جریمه بپردازد؟ هیچ در دنیا یک همچنین مسئله‌ای نیست، یک همچنین قضیه‌ای نیست. به دولت چه مربوط است؟ ارتباط

این قضیه به دولت نیست. قضیه‌ی شخصی است.

اگر کسی صبح تا شب فرض کنید که فیلم تماشا کند آن فیلمی که صد ساعتش یک شاهی نمی‌ارزد یک شاهی دو قران ارزش ندارد فقط وقت تلف شده هیچ ما قانون نداریم که دولت بیاید فرض کنید که کنتور داشته باشد که الان ایشان ده ساعت فرض کنید صبح تا شب بهترین وقتش را که باید صرف بهترین کار بشود و برای رشد بشود آمده فرض کن یک فیلم‌های چرت و پرت تماشا کرده، ولی آن طرف قضیه که می‌رویم اول پرونده که می‌آورند باز می‌کنند، شما در روز فلان چرا آمدی این فیلم را تماشا کردی؟ می‌گوییم آقاجان آن دنیا یقه ما را نگرفتند این‌جا داری می‌گیری؟ آن‌جا که برای نفس کشیدن ما مالیات می‌گرفتند کنتور می‌انداختند چیزی نگرفتند حالا این‌جا داری چیز می‌کنی؟ خدا می‌گوید ما به آن طرف دنیا کاری نداریم آن طرف دنیا حساب و کتابی دارد مال خودش، [در] حساب و کتابمان، ما با تو کار داریم. آن طرف با کار تو در ارتباط با جنبه اجتماعی کار داشتند با خود تو کاری

نداشتند به جای تو اگر یک رباط هم بود و این عمل را انجام می‌داد، رباط را هم جریمه می‌کردند رباط را هم تازیانه می‌زدند رباط را هم به میز محاکمه می‌کشاندند، در آن طرف دنیا با عمل خارجی تو این‌ها کار داشتند نه با خود تو، حالا چه خودت بودی یا یک مجسمه درست می‌کردی مثل خودت، یا خودت روح نداشتی تفاوتی ندارد. دولت‌ها در این دنیا و مصیبت این‌جا است یادتان می‌آید در جلسات عنوان بصری راجع به حکومت امام زمان علیه السلام و فرقش با سایر حکومت‌ها چه مطالبی خدمت رفقا گفته شد؟

یادتان می‌آید در آن‌جا امتیاز بین حکومت اسلام را با سایر حکومت‌های دنیا ولو دموکراتیکش، چه فرق‌هایی را گفتیم؟ یکی از آن فرق‌ها و مهمترین فرق این بود در حکومت واقعی اسلام همان حکومت پیغمبر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام که معاویه نگذاشت آن حضرت به حکومت برسد حکومت سیدالشهدا .....، سیدالشهداء برای چه قیام کرد؟ **انی لم‌أخرج أشرا و لا بطرا واقعا عجیب است ولا مفسدا و**

لا ظالما بل انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی محمد صلی اللّه علیه و آله ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر[1] حضرت می‌گوید من نیامدم بر شما حکومت کنم، حکومت مفت خاله‌ی شما، من آمدم که معروف را در میان شما مُردگان و بیچارگان بی‌خبر از حقیقت و حیات، زنده کنم در زیارت آن حضرت می‌خوانیم اشهد انک قد أقمت الصلوه و آتیت الزکای شهادت می‌دهم که تو برای اقامه نماز شهید شدی و تو بودی که نماز را به پا داشتی نه این‌که تو بودی که حکومت کنی، حکومت چیست؟ حکومت چه بازی است که اصلا یکی بیاید در دنیا فکرش را بکند؟ خیالش را بکند؟

واقعا خیلی باید آدم بیکار باشد، خیلی زیاد، هیچ کاری نداشته باشد آخرش بلند شود برود .....، ما بیاییم کاری بکنیم رئیس باشیم واللّه من که هر چه فکر می‌کنم با آن عقل ناقصم می‌بینم بیکارتر از این آدم نباید در دنیا کسی باشد! بابا جان برو کشکت را

---

[1] بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩ (با مقداری اختلاف).

بخور آشت را بخور آب گوشت را درست کن آخر به حکومت .....؟ آدم بلند شود بیاید که چه؟ که چی دردسر برای خودش درست کند؟ آخر آدم عاقل می‌آید برای خودش دردسر درست کند؟ جدی؟ حالا اصلا بگوییم مسلمان نه! شیعه نه! هیچی هیچی! یک آدم عاقل در دنیا، خب راهت را برو بابا، راهت را برو، برو کسب کن، برو کیف و حالت را بکن، حالا اهل هر ملتی هستی. چی چی آدم بلند شود بیاید برود یک کاری بکند که رئیس بشود؟ بابا رئیس شدن که این‌جوری نیست، امر دارد نهی دارد، آخ چرا دارد پرسش دارد هزارتا بدبختی دارد هزارتا مخالفت دارد شب تا صبح، صبح تا شب هی بنشیند نقشه بکشد این‌جا را این‌طور بکنم آن‌جا را این‌طور بکنم، آن‌جا را مقاله بدهم آن‌جا را مگر مجبور هستی؟ بلند شو برو در خانه‌ات بنشین فکر و خیال هم نکن. هان؟ این عقلایی است. مگر این‌که بگویند، آن یک حرف دیگر است. آن وقتی که بگویند آن یک مسئله است. امیرالمؤمنینی تو پیدا بکن بعد زیر پرچم او هر کاری دلت خواست بکنی بکن.

وقتی حضرت به ربیع بن حسین همین خواجه ربیع که در مشهد مدفون است و می‌روند زیارت، ربیع بن حسین از افراد معروف و با فرهنگ و با اخلاق بود و خلاصه به درد مسائل مدیریتی و اداره‌ای می‌خورد فرمودند که فرماندهی لشکر شام را تو به عهده بگیر، در همین جنگی که قرار بود برای صفین در آن‌جا اتفاق بیافتد، آمد گفت که یاعلی! آخر مرا با لشگرداری و این‌ها چه کار؟ می‌خواهیم برویم یک جا بنشینیم عبادتی بکنیم گوشه‌ی خلوتی بنشینیم و فلان کنیم یک جایی، حضرت فرمودند بسیار خب، فرمانداری خراسان و این‌ها را برایش نوشتند و این آمد به سمت مشهد، در همین خراسان، آن موقع خراسان چیز نبود همین نواحی مرو و این‌ها، همه جزو طیول استان خراسان بود، مرو و قندهار و از این طرف سرخس و طبس و این نواحی همه جزو منطقه‌ی خراسان بود. آمد در آن‌جا و در آن‌جا دیگر فرمانداری بود و این‌ها و عبادت می‌کرد و اهل تسنن هم او را جزو عشره مبشره اسمش را می‌برند، ده نفری که پیامبر بشارت به بهشت دادند

یکی ربیع بن حسین بود. این آمد در آن‌جا و در آن‌جا مشغول به عبادت شد. خب آخر جناب ربیع بن حسین وقتی که امیرالمومنین به تو می‌گوید که برو در فرماندهی لشگر، تو می‌آیی می‌گویی می‌خواهم نماز بخوانم؟ این چه نمازی است؟

آن نمازی به درد درگاه الهی می‌خورد که در ولایت امیرالمومنین خرج بشود و از آن‌جا مایه بخورد و مهر ولایت علی زیر آن نماز باشد آن نماز فایده دارد، و الا بیا شب تا صبح نماز بخوان چه فایده‌ای دارد؟ و لذا در همان مرتبه توقف می‌شود، بر همان مرتبه می‌ایستد، شخص در آن مرتبه توقف می‌کند. این در صورتی که تکلیف [باشد.]

مالک اشتر به دستور امیرالمؤمنین آمد برای فتح مصر که مصر را فتح کند دیگر، مصر دست عمروعاص و این‌ها بود، مصر را فتح کند. محمد بن ابی بکر را آن لشگر عمروعاص و این‌ها شهید کردند و فرمانداری مصر را این‌ها به عهده گرفتند. خب امیرالمومنین مالک اشتر را می‌فرستد برای فرمانداری مصر، آن هم می‌توانست بگوید یا علی من همین جا باشم، در کوفه دوات شما را پر کنم قلم شما را پر

کنم خدمتی بکنم هان؟ خدمتی بکنم کاری انجام بدهم رفقا می‌دانند مسیر بحث به کجا می‌خواهد برود ولی اگر این کار را انجام می‌داد شاید حضرت هم قبول می‌کرد، می‌گفت باشه، نمی‌گفت نه، نمی‌گفت من قبول نمی‌کنم، حالا که فرماندهی لشکر را قبول نکردی، حالا که به طرف مصر حرکت نکردی، اصلا برو گم شو! برو پی کارت! کاری اصلا به کارت نداریم! حضرت می‌گوید باشد، برو بنویس، دوات پر کن، کتاب بنویس رفع و رجوع مردم بکن، گرفتاری‌ها را برو چیز کن. آن هم خوشحال که از طرف امیرالمؤمنین به یک مأموریت دیگری گذاشتندش! ای کلاه سرش رفت! این‌جا کلاه سر آدم می‌رود ها!

آن فردی که خوشحال است و خیال می‌کند که، یحسبون انهم یحسنون صنعا، امیرالمومنین به او گفته خیلی خب بیا این کار را انجام بده، نفس می‌آید چه می‌شود؟ می‌آید راضی می‌شود و الا نفس ملامتش می‌کند، گوش ندادی، حرف علی را گوش ندادی، مخالفت کردی، می‌گوید نه! علی آمد به من این

پست را داد حالا یکی دیگر را به جای ما گذاشت، ما نشد نشد، یکی دیگر را به جای ما گذاشت و این موقعیت را به ما داد، می‌آید نفس خودش را به این موقعیت راضی می‌کند در حالی که نمی‌داند رفته سر کار، حالا هی بچرخ هی بچرخ هی بچرخ، رفته سر کار و شیره به سرش مالیده و خوب هم مستقر شده. شیره چند قسم است یک شیره داریم شل است وقتی می‌ریزی می‌ریزد پایین، آدم می‌فهمد ای داد بیداد صورتش چی چی بود آمد ریخت لباس فلان کثیف کرد فلان، یک شیره داریم نه! شیره داریم خیلی محکم است وقتی که می‌گذارند روی سر و می‌مالند شخص انگار نه انگار، [ن] می‌فهمد که روی سرش چیزی است، خدا از آن‌ها قسمت نکند.

شما تا به حال مبتلا شدید؟ بعضی‌ها برای ما تعریف می‌کردند از رفقای سابق که چطور از آن‌ها نصیبشان شده بود، از آن قسمی که نمی‌فهمند و خب خدا تفضل کرد و بعد از سالیان سال متوجه شدند، خوب شد متوجه شدند این‌جا است که سالک باید گوش به زنگ باشد حواستش باید جمع باشد.

امیرالمؤمنین فرمودند [به] مالک اشتر ما

می‌خواهیم شما را بفرستیم برای مصر، چشم یا علی، اصلا نگفت بله نگفت نه، چشم. کی چطور فلان؟ امیرالمؤمنین هم می‌داند این می‌رود در راه هم شهید می‌شود، امیرالمؤمنین نداند پس بنده می‌دانم، آن هم که شکی در آن نیست، یک طومار حضرت می‌نویسد و دستورالعمل و فلان برای امروز ما، والّا خب می‌داند که وسط راه معاویه سم می‌دهد و شهیدش می‌کند یک دستورالعملی هم می‌دهد که این دستورالعمل را در دانشگاه هاروارد، می‌زنند بر روی تابلو و افرادی که در کلاس سیاسی دانشگاه هاروارد درس می‌خوانند اول باید به این دستورالعمل نگاه کنند آن وقت ما مسلمان‌ها چه؟ اصلا خبر داریم امیرالمؤمنین در این چه گفته؟ در این دستورالعمل مالک اشتر چه گفته؟ حضرت آمده چه بیان کرده؟ آن دستورالعمل را هم می‌دهد برای ما، برای ما که ما امروز فقط ادعایش را نکنیم، آستین را بزنیم بالا، پاچه را هم بکشیم بالا به آن عمل کنیم، برای حُکام، بله امیرالمؤمنین دستورالعمل داد بنده هم می‌دانم می‌رود و در راه شهید می‌شود. این چیست؟ این در

راه است یعنی امیرالمؤمنین که این را فرستاد تا هنگام شهادت، خود حضرت او را در پناه ولایت خودش قرار داد تا این‌که به شهادت می‌رسد پس مالک اشتر با ولایت شهید شد و خوش به سعادتش. آن بیچاره ربیع بن حسین در بی ولایت رفت و مُرد و فقط همین، میم را دال، مُرد بالاخره حالا در همان حد و در همان کیفیت. هر دو مُردن است و هر دو رفتن است آن رفتن در ولایت و شهادت در ولایت و آن نه. این تمام در چه صورت است؟ در صورتی است که اقدام انسان بر اساس متابعت از ولایت باشد نه این‌که به ذهن من می‌رسد! خیال می‌کنم! تکلیف به نظر می‌رسد! اگر من نکنم اگر آن نشود اگر این بشود و .... آقاجان اگر در ولایت بودی هر کاری می‌خواهی بکن.

لذا این‌جا است که در عالم وجود و در عالم تربیت، تربیت خارجی، دیگر معروفیت و غیرمعروفیت هر دو می‌شود یکی، هیچ تفاوتی نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد منتهی هر کسی باید به وظیفه‌ی خودش عمل کند هر کسی باید به حساب و کتاب خودش عمل کند اگر شما رفتی سر کار و

سر پست و مقام و شما را بیرون انداختند، جلوی افراد سرفکنده بودی بدان کلاه سرت رفته! اگر رفتی سر کار و تو را بیرون انداختند، سربلند بودی بدان که نه! آقا می‌شود رویت حساب کرد، می‌شود رویت ..... اگر تو را بیرون انداختند، مجبور بودی برای این بیرون انداختن توجیه درست کنی بدان کلاه سرت گذاشتند. مجبور بودی تأویل کنی مجبور بودی توجیه کنی مجبور بودی به این و آن بپری، توی مجالس دوتا به این بگویی و سه‌تا به این بگویی مجبور بودی گناه را گردن این و آن بیاندازی مجبور بودی کارهای خودت را جلوی مردم به خاطر حفظ آبرو توجیه کنی بدان این چند سال کلاهت پس معرکه بوده اما اگر بیرونت کردند گفتند چرا؟ هِرهِر خندیدی! گفتی ای کاش چند سال پیش این کار را کرده بودند، اگر گفتند چرا آمدی بیرون؟ صاف نگاه کردی گفتی به به خدا خیرتان بدهد دستتان را هم ببوسم خدا خیرشان بدهد.

خدا رحمت کند مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، در آن وقتی که در بیمارستان بودند برای ناراحتی

کبدشان، کیسه صفرایشان، یک دکتری بود دکتر معالجشان خدا رحمتشان کند خیلی به مرحوم آقا علاقه‌مند بود دکتر منوچهر محمدزاده لاری در مشهد بود متخصص خون بود متخصص داخلی و خون بود، ایشان پزشک داخلی مرحوم آقا بود یعنی این بیماری بعد البته کار ایشان به آن دکتر توسلی که جراح بود به او منتقل شد یک روز این دکتر لاری ما در آن‌جا خدمت ایشان بودیم راجع به بعضی از قضایایی که خب طبعا اتفاق می‌افتد و حالا طرف خیال می‌کند که بله! دارد کار مهمی انجام می‌دهد ضربه‌ای می‌خواهد بزند مثلا انتقامی بخواهد بگیرد یک کاری بکند ولی نمی‌داند که دارد خدمت می‌کند راجع به این قضیه داشت صحبت می‌کرد می‌گفت آقا فلان رفیق ما ایشان یک مسئولیتی داشت در همین دانشگاه و از همین اطبا و این‌ها بود و با مسئولیتش داشت کار می‌کرد بعضی از این آقایان و افراد، این‌ها خلاصه نسبت به ایشان آمدند کم لطفی کردند و ایشان را از آن پست و مقام انداختند، آقا نمی‌خواهیم بلند شو برو منزلت، خیلی ممنون و متشکر، حالا با تقدیر و یا بی‌تقدیر، طرف را روانه خانه‌اش کردند.

این هم رفت و بالاخره بعد از یک مدتی یک کارگاه و کارخانه نمی‌دانم از این معمل‌های چی چی، رختشویی، از این کاغذهای دستمال کاغذی درست کرد و خلاصه در همین مشهد و این‌ها و شروع کرد به فروختن و یک مدتی گذشت و کم کم کارش گرفت و بالا، یک دستمال کاغذی دیگر، تا این‌که خیلی سروسامانی پیدا کرد و خب نه تنها به یک مال و منالی رسید بلکه جبران گذشته‌ها هم شد طبعا و خلاصه خیلی از این قضیه خوشحال شد یک روز در این هتل همای در مشهد، ظهر همه همکارانش را دعوت کرد همان‌هایی که به او ابراز محبت کرده بودند و وسایل عزل و این‌هایش را فراهم کرده بودند و یک سور مفصل، خیلی آن چنانی داد. و این‌ها هم که خوب خوردند و تا این‌جا که آمد و دیگر راه برای نفس کشیدن نداشت گفت آقایان لابد شما سوال می‌کنید که فلسفه این سور چیست؟ البته خب جایی برای صحبت کردن نماند چون این‌قدر خوردید ولی بنده آن مافی الضمیر شما را می‌گوییم همه می‌گفتند بله ما می‌خواستیم سوال

کنیم ولی این‌قدر غذاهای رنگارنگ بود مجالی برای پرسش نماند گذاشتیم برای آخر، حالا خلاصه .....

گفتند علت این سور آن ابراز محبتی است که شما چند سال پیش به بنده کردید و بنده را از آن پست و مقام انداختید، یادتان می‌آید؟ ما را حذف کردید و میز را از ما گرفتید و خلاصه ما را انداختید بیرون؟ ما هم رفتیم یک کارگاه دستمال کاغذی درست کردیم و شروع کردیم دستمال کاغذی، این سوری که شما می‌خورید به خاطر دست دردنکنی است که نسبت به شما انجام بدهیم و بدانید اگر شما با من این کار را نمی‌کردید تا به حال بنده به این‌قدر پول نمی‌رسیدم که بتوانم یک همچنین سوری را امروز برای شما تهیه کنم و به شما بدهم، خلاصه خیلی از شما ممنون هستیم و متشکر.

حالا خب البته این‌ها مربوط به مردم دنیا هستند اما مردم آخرت و مردمی که برای رضای خدا کار می‌کنند این‌طوری هستند اگر یک روز آمدند در میان هیئت دولت اعلام کردند کدام یک از شما آقایان وزرا خسته شده؟ کسالت پیدا کرده؟ ملول شده؟ مشکلش است؟ یکخورده استراحت کند حالا استعفا

بدهند تا می‌خواهند اعلام کنند، فورا اول کسی [است] که دستش را بلند می‌کند، آقا بنده، بنده می‌خواهم بروم در خانه. یا بیایند فرض کنید که در مجلسی یا جای دیگر بیایند بگویند آقایان کدام یک از شما می‌خواهند بروند در منزل و یک قدری استراحت کنند؟ یک قدری زیاد کار کردید خسته شدید، دیگر بیش از چند برابر عمر خودتان کار کردید زحمت کشیدید برای مردم حالا یک دو سه چند صباحی هم دیگر بروید، تا آمدند فورا بلند شود بگوید آقا ما! هان! آن آدمی که برای خدا می‌خواهد برود آن آدمی نیست که وقتی می‌آید بیرون، هی در ذهنش شروع کند به دلیل آوردن و چطوری حالا جواب مردم را بدهیم؟ حالا دیگر چکار بکنیم؟ و حالا دیگر از خجالت، در مجالس دیگر یک جور دیگر به ما نگاه می‌کنند، حالا نمی‌دانم ارتباطات فرق می‌کند، حالا دیگر احترام‌ها تفاوت می‌کند و ... هان؟ این‌جور نیست باید شاد و خندان و دهل زنان جلو جلو برود. این آدم آدمی است که امیرالمؤمنین به دردش می‌خورد این آدم آدمی است که

امیرالمؤمنین می‌آید سوا می‌کند، می‌گوید آقا شما، این آدم. آن آدمی که وقتی می‌خواهند یک پستی بدهند می‌رود پشت ستون خودش را قایم کند کسی نبیند او را. آن آدمی است که اعراض از دنیا و هوا را در همه جا نگه داشته و با خودش حفظ کرده و نسبت به این مسئله مراقبه داشته، مراقبه داشته. این آدم آدمی است که خلاصه انسان می‌شود روی آن حسابی باز کند.

در زمان انقلاب در یکی از این ملاقات‌هایی که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه با مرحوم آقای خمینی داشتند، ایشان می‌فرمودند من دیدم آقای خمینی خیلی روی افراد و روی علما و روی ائمه‌ی جماعات و روی این‌ها حساب دارند حساب باز می‌کنند و آن‌ها را مؤید خود می‌داند در این مسیر و در این حرکتی که خب شروع شده و به وجود آمده. و من دیدم مطلب این‌طور نیست این‌طوری قضیه نیست. ایشان زیادی حسن ظن دارد روی افراد، مطلب به این شکل نیست. به ایشان گفتم آقا ما مبنای حرکت خودمان را بر چه اساسی باید قرار بدهیم؟ در ارتباط کمک افراد باید قرار بدهیم که افراد دیگر

بیایند به ما کمک کنند و بر این اساس برنامه بریزیم؟ یا نه؟ مبنای حرکت ما باید الهی باشد به شخص نباید کار داشته باشیم می‌خواهد کمک بکند می‌خواهد نکند می‌خواهد تأیید کند و می‌خواهد نکند، ما به آن نباید کار داشته باشیم بعد ایشان می‌فرمایند من به ایشان گفتم آیا شما توقع دارید آن فردی که رفته و سالیان سال، ده‌ها سال گرمای سوزان تابستان نجف را تحمل کرده و در آن سرداب‌های سن چهل پله‌ای پناه گرفته و درس‌های خود را در آن سرداب‌ها و در آن گرما به پایان رسانده، برای چه؟ برای این که فردا بیاید هزار رساله و توضیح المسائل و این‌ها، این طرف و آن طرف پخش کند و مقلّدین را از سراسر دنیا به بیت خود دعوت کند هیچ تا حالا ما دیدیم یک مجتهدی بیاید و رساله توضیح المسائل یکی دیگر را برود پخش کند، می‌رویم در خانه‌ی آقایان، آقا بفرمایید آقا از این‌ها بردارید ا آقا این‌که مال شما نیست، می‌گوید نه من دیدم این رساله فتاوایش نزدیکتر است، بهتر است این را بردارید اگر رفتید گشتید بیایید خبرش را برای من بیاورید بروید آقایان

تحقیق کنید این‌جا آن‌جا اگر موردی پیدا کردید در منزل یک آقایی رساله یکی دیگر را پخش کنند این آقا حالا آمده و به مرجعیت رسیده و معروف شده و عده‌ای مقلد او شدند توقع دارید ایشان از این موقعیت دست بردارد و بیاید شما را تأیید کند و پشت سر شما بایستد؟ هیهات! این توقع را شما هیچ‌گاه جامه عمل نخواهید پوشاند شما می‌خواهید کاری انجام بدهید برای خدا انجام بدهید هر کسی آمد بسم اللَه، ما این هستیم ما مکتبمان این است ما دستوراتمان این است مبانی ما این است ما اهدافمان این است هر کسی می‌خواهد بسم الله هر کسی نمی‌خواهد نیاید، نمی‌خواهد نیاید.

بعد ایشان می‌فرمودند که خود آقای خمینی در وسطهای کار به این قضیه رسیدند خودشان به این مطلب رسیدند و در نامه‌ای که در اواخر ارتباط ایشان با آقای خمینی، نامه‌ای از طرف ایشان برای مرحوم پدر ما آمده بود، ایشان می‌فرمودند در آن نامه این‌طور نوشته بودند آقای آسید محمد حسین شما نمی‌توانید یعنی همان حرفی را که مرحوم آقا به ایشان دو سال قبل زده بودند ایشان می‌فرمودند همان

حرف را ایشان به ما در نامه نوشتند شما نمی‌توانید در این نهضت خودتان با افراد، بر روی معنویت و اخلاص آقایان تکیه کنید خیلی حرف است ها نمی‌توانید، اگر شما می‌خواهید در این زمینه موفق بشوید باید از همان راهی وارد بشوید که نقطه ضعف آن‌ها در ارتباطات اجتماعیشان است بعد یک عبارتی بود که حالا بنده آن عبارت را نمی‌گویم حالا شاید خیلی‌ها بفهمند از همان نقاطی که نقطه ضعف ....، یعنی چه؟ یعنی ظاهری اسم خدا دارد اما معلوم نیست این حرف‌ها در کار باشد معلوم نیست این خبرها باشد خیال می‌کنید، شیطان خیلی قوی است او خیلی دقیق و سنجیده می‌آید و عمل می‌کند. اگر این شهرت شهرتی باشد [که] از ناحیه خدا رسیده باشد بسیار خب اگر از ناحیه خدا نرسیده، نرسیده که نرسیده، نرسیده که نرسیده، کجای ما لنگ است که حتما باید معروف و مشهور بشویم؟ در کجا گیر افتادیم که مجبوریم خود را مشهور کنیم؟ کجای مسئله خراب هست که حتما باید یک فرد بیاید خودش را شناخته شده بکند؟ کجای مسئله؟ این‌ها

مال اهل دنیا است. این‌ها مال آن افرادی است که به دنبال التذاذات نفسانی حرکت می‌کنند، التذاذات نفسانی مختلف است التذاذات نفسانی، مهم التذاذات است.

آمده بود فلان هیئت برای جشن امام زمان در طهران یکی از افراد به من می‌گفت مسئولینش می‌گفت می‌گفت به جان خودش قسم، دو شبانه روز است که این کفش را از پایم به در نیاوردم برای تهیه چه ..... گفتم خب نمازهایت چه؟ گفت نه نه این مهمتر است! این مهمتر است! جشن امام زمان از نماز مهمتر است! حالا این واقعا هم دارد دنبال جشن امام زمان می‌رود ها سینما نمی‌رود اما چه جوری دارد می‌رود؟ امام زمان گفته نماز نخوان بلند شو بیا چراغانی کن؟ امام زمان گفته فرض کنید که بلند شو برو میوه و شیرینی و فلان و این حرف‌ها سفارش بده که نمازت در این‌جا قضا بشود؟ امام زمان گفته؟ تو جشن امام زمان می‌گیری برای این که نماز در دنیا اقامه بشود آن وقت خودت نماز نمی‌خوانی؟ این چیست؟ این‌ها همه التذاذات شیطان است، نفس است. نفس خوشش می‌آید منتهی نفس از این‌که

یک وقتی بخواهد برود دنبال فرض کنید که من باب مثال شب نشینی و کاباره و فلان و چراغانی کند، آن‌جا نمی‌تواند برود می‌بیند خیلی بد است می‌آید چکار می‌کند؟ همان حالت و فعالیت را در لباس دین و در قالب دین می‌آید، هر دو یکی است هیچ تفاوت نمی‌کند، آن هم التذاذات نفس است.

عُمَر وقتی که به حکومت رسید نیامد زنا را در میان مردم رواج بدهد، عمَر که نیامد در میان مردم شرب خمر را رواج بدهد، تازه بچه خودش را هم گرفت به خاطر عدالت، گرفت جلوی مردم کتک هم زد، شلاق زد، یک بی‌عدالتی کرده بود فرض کنید که پسرش. عمر که نیامد این کار را بکند. الان کارهای عمر را، آن چشم پرکن‌هایش را مثل فتح ایران و این‌ها را، الان دارند اهل تسنن به عنوان افتخارات او نقل می‌کنند دوازده سال هم حکومت کرد در این مدت دوازده سال آیا کاری که انجام داد، حالا ما به آن جنایاتش کار نداریم این که حضرت زهرا را به شهادت رساند این که تهمت‌هایی که به امیرالمؤمنین زد این‌که معاویه را در شام بر سر سلطنت نشاند ....

ما به این مسائلش اصلا کار نداریم نه اصلا فرض کنید که این کارها را هم نمی‌کرد همین‌قدر که آمد حکومت و ولایت را از امیرالمؤمنین گرفت و به خودش اختصاص داد این کارها را هم فرض کنید که نکرده، برای خدا هم نیست، نه چرا؟ چون می‌گویند یا این کارت را برای مردم کردی خیلی خب خودت هم برو از مردم اجرَت و مزد و پاداشش را بگیر اگر کار را برای خدا کردی غلط کردی که گفته بیای حق را از حق دار بگیری و برای خودت برداری؟ حق که مال علی بود چرا آمدی گرفتی؟ مگر نمی‌گویی برای خدا؟ مثل این‌که بنده [به عنوان] مهمانی [می‌روم منزل] کسی می‌گویم که بنده فرض کنید که فلان ناراحتی و فلان بیماری را دارم این غذا برای بنده بد است این غذا خوب است.

یک وقت در خدمت مرحوم آقا رفتیم طهران برای دیدن مرحوم علامه‌ی طباطبایی. علامه‌ی طباطبایی آمده بودند در طهران منزل دامادشان در خیابان ری، ما رفتیم برای دیدنشان، در آن‌جا یکی از آقایان طهران آمده بود که الان دیگر فوت کرده، مرحوم آقا ضیاءآلدین استرآبادی، ایشان هم آمده بود

به دیدن علامه، ما نشسته بودیم و خیلی هم همچنین بله یک طرز خاص در آخر از علامه دعوت کرد برای منزل، هی ایشان فرمودند نه و زحمت و .....، ایشان گفتند نه باید بفرمایید و نمی‌شود و ان‌شاءاللَه و حالا خیلی سریع قضیه را، بنده خدا پیرمرد در معذور گیر کرده بود آن هم مجال نمی‌داد که علامه حرف بزند همان گرفت و چنان کرد و تمام شد و دیگر تمامش کرد یعنی اصلا نگذاشت ایشان اصلا بگوید آقا بنده نمی‌توانم، ایشان هی می‌خواهد بگوید آقا بنده نمی‌توانم این ول نمی‌کرد و اصلا نمی‌گذاشت این از دهان علامه دربیاید روزش را هم تعیین کرد ظهر یکشنبه دیگر تمام شد زد و تمام کرد ایشان فرمودند آخر من آقا بیماری دارم و من رژیم دارم بسیار خب آقا بفرمایید هرچه می‌فرمایید بفرمایید ایشان فرمودند بسیار خب پس دو سیخ کباب درست کنید نانش را خودم می‌آورم! نان بی‌نمک می‌خوردند، ایشان فرمودند دو سیخ کباب چنجه ظاهرا، من نانش را خودم می‌آورم.

آدم می‌رود یک جا، می‌گوید این غذا برای من بد

است، آقا آن غذا فرض کنید که خوب است. حالا آدم می‌رود آن‌جا، همان غذایی که برای آدم بد است درست می‌کنند! آقا شما که ما را دعوت کردی پس چرا غذایی که خلاف است داری برای ما درست می‌کنی؟ مگر ما را دعوت نکردی؟ حالا خدا هم همین‌طور است می‌گوید شما برای من انجام دادی من می‌گویم نه، من این راه را می‌خواهم من این قسم می‌خواهم. برای مردم انجام دادی برو مزدش را هم از مردم بگیر، برو خودت بگیر دیگر از مردم، اگر برای من انجام دادی می‌گوید من این را قبول ندارم، خب آدم چه می‌گوید؟ می‌گوید نه! باید قبول کنی می‌گوید، نه نمی‌خواهم قبول کنم. من که خدا هستم من این مسیبر را قرار دادم، حالا کاری به عقل ناقص و جهالت و این‌های تو نداریم من اصلا این مسیر را می‌خواهم.

این‌جا است که انسان می‌آید و خود را گول می‌زند، هی بالا می‌پرد هی پایین می‌پرد هی آن طرف می‌کند این طرف می‌کند. وقتی خدا می‌گوید من برای تو شخصیت را نمی‌خواهم، تمام شد و رفت. می‌خواهم این است نمی‌خواهم این است تمام شد،

آن وقت خدا نکند که انسان بیاید و همان راهی را که می‌بایست برای رشد و کمال خودش به کار بگیرد آن راه را برای ایجاد شخصیت کاذب، برای امور دنیایی خودش، این دیگر خسر الدنیا و الآخره، مردم خیلی راه‌ها دارند برای شخصیت، خیلی راه‌ها برای معروف شدن دارند، در دنیا داریم می‌بینیم که چه مسائلی هست! حالا یک نفر بیاید همین علوم الهی همین علوم اسلامی همین علوم اهل بیت که یک سوزنش جای دیگر پیدا نمی‌شود، بیاید این‌ها را بگیرد و زحمت بکشد و تلاش بکند برای رسیدن به شخصیتِ دنیا، این دیگر خیلی بدبختی است این از آن‌ها دیگر خیلی بدبختی‌اش بیشتر است! آن دیگر از اول برای دنیا آمده اما این علمی که قال الصادق علیه السلامی که باید بخواند و آن را به جانش بنشاند و به آن عمل کند، این قال الصادق را می‌خواند برای این‌که بتواند از آن در مجالس استفاده کند برای این‌که بتواند بگویند به به چه مسائلی می‌داند چه چیزهایی حفظ کرده چقدر علم دارد چقدر .....! یعنی همین قال الصادق می‌آید در جنبه کدورت

مورد استفاده قرار می‌گیرد این دیگر خسر الدنیا و الآخره است این دیگر کسی است که انسان باید به حال او گریه کند و همه امیدها و آرزوهای خود را این بر باد داده.

در این عبارت امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: فیا من ربّانی فی الدنیا باحسانه و تفضله و نعمه، ای کسی که مرا تربیت کردی این مطالبی را که گفتیم مقدمه برای این فقره است نتیجه‌اش این فقره است خب تو مرا آمدی در دنیا پروراندی در صغر سن آمدی مرا تربیت کردی صغر سنی که از خود اراده و اختیار نداشتم و قدرت بر صلاح و فساد نداشتم آمدی تو راه‌ها در جلوی پای من قرار دادی و به من عقل و فکر دادی و راه صحیح در جلوی پای من گذاشتی. دیشب سرور مکرم همین مطالب را می‌فرمودند، کی آمد این مسائل را به ما یاد داد واقعا؟ الان دنیا چند میلیارد جمعیت دارد، ندارد؟ از این چند میلیارد چقدر مسلمان هستند؟ از این مسلمان‌ها چقدر شیعه هستند؟ شیعیان را دارید می‌بینید الان، بلند شوید بروید ببینید شیعیان در طهران دارند چکار می‌کنند؟ بلند شوید بروید ببینید در مشهد چه کار

می‌کند؟ این‌ها همه شیعیان هستند دیگر. ما افتخار امت پیغمبر هستیم، از این شیعیان چقدر مواظب؟ از این شیعیان چقدر مؤمن؟ از این مؤمنین چقدر .....؟ در همین مؤمنین دارید می‌روید می‌بینید چیست؟ حرف‌ها چیست؟ امروز چه می‌شود! فردا چه می‌شود! آن این‌طور می‌شود آن این‌طور می‌شود آن حزب سیاسی به سر او زده آن حزب سیاسی برای این، این را گفته! آن این کرده آن از ملت دعوت به شورش کرده آن گفته بالا بیایید آن گفته پایین بیایید! این حرف‌های مردم در ماه رمضان است نتیجه‌ی روزه‌ی ماه رمضان این حرف‌ها است! روزه می‌گیرند و افطار می‌کنند و آجیل و زولبیا می‌خورند و می‌نشینند این حرف‌ها را می‌زنند! این‌ها مؤمنین! نمی‌گوییم آن‌هایی که بلند می‌شوند می‌روند کارهای دیگر انجام می‌دهند، مومنین!

از میان این‌ها یک چند نفری خدا آمده فهمشان را باز کرده راهشان را آمده باز کرده، این راه این است این‌جا نروید ها، این‌جا بروید ضرر کردید این‌جا بروید عمرتان تباه شده، راه این است و مسیر این

است این را کی آمده در کلّه ما انداخته؟ کی آمده این را در قلب ما قرار داده؟ مگر ما با بقیه‌ی مردم فرق داریم؟ گلبول قرمز ما بیشتر بود؟ گلبول سفید ما بیشتر بود؟ مغز ما چند برابر مغز مردم بود؟ نه آقاجان هدایت و فیض الهی آمده شامل شده. بندگان خدا بلند شوید بروید پیدا کنید، کی؟ این حرف‌ها بروید در دنیا بگردید، کسی جلو [شما را] نگرفته، از من گرفته و بقیه، هر کسی سراغ داشت بلند شود بیاید ما را هم خبر کند. این مسیر و این مکتب و این ظرافت و این خصوصیت و این‌ها، کی آمده این‌ها را به ما یاد داده واقعا؟ مگر اقران بنده نبودند الان چه و چه و چه شدند؟ مگر اقران شما نبودند الان چه و چه شدند؟ مگر نظایر نبودند؟ بودند همه جور هستند و خواهند بود، کی آمده این مطالب را این‌طور فهمانده؟ این بستر مناسب را برای رشد پیدا کرده، می‌خواهی منت بگذاری؟ من این کار را می‌کنم آن کار را نمی‌کنم! منت سر چه کسی؟ کی آمده این راه را به این کیفیت نشان داده؟

ان‌شاءاللَه در شب بعد، امشب بحث به جای دیگر کشیده شد می‌خواستم راجع به این مسائل یک

قدری ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد راجع به این قضایا صحبت کنیم. فیا من ربانی فی الدنیا باحسانه و تفضله، کسی که در این‌جا مرا به احسان و تفضل خودش تربیت کرد. این مطالبی که شما رفقا می‌دانید، بدانید کسان دیگر این مطالب را مسخره می‌کنند اصلا، نه این‌که قبول نکنند! مسخره می‌کنند! می‌گویند آقا برو پی کارت! یعنی این‌قدر تفاوت زیاد است! شما این مطالب را حیات می‌دانید اکسیر اعظم می‌دانید بالاترین توفیق الهی و سعادت و فلاح اخروی می‌دانید، یک عده مسخره می‌کنند! آن وقت آیا حالا ارزش این را ندارد [که] ما قدر بدانیم؟ اگر ما هم حالا جزو مسخره کنندگان بودیم تکلیف ما چه می‌شد؟ مثل آن‌هایی که، بابا این حرف‌ها چیست؟ جلوی روی خود من مسخره کرد، آقاجان برو پی کارت، همه آن‌ها دکان و دستگاه این حرف‌ها چیه؟ این‌ها چیست؟ مگر این حرف‌ها می‌شود؟ عرفان چه؟ وصل چه؟ حقیقت چه؟ اسماء و ....؟ به من بگو این همه بنگ و چرس و منقل و فلان این حرف‌ها. یعنی فکر همین است، راست می‌گوید

بیچاره، این همین را می‌فهمد واقعا همین قدر می‌فهمد همین قدر می‌فهمد، خب حالا آدم به این آدم چه بگوید؟ غیر از این که نگاهش بکند چه بگوید؟ بله آقا همین طور است بنگ است و منقل است اما خودش بلند می‌شود می‌رود منقل، منقل کذایی. یعنی آن آدمی که می‌گوید این‌ها منقل است سر از منقل و وافور و چیزهای دیگر درمی‌آورد التفاوت کردید ...

آن وقت شما ببینید چقدر تفاوت است؟ چقدر اختلاف فکر و اختلاف ..... است؟ یک نفر را خدا این‌طور می‌اید هدایت می‌کند. در شب عاشورا عین همین قضیه که دارم به شما می‌گویم عین همین قضیه در شب عاشورا اتفاق افتاد، آه! امشب شب چندم است؟ شب ۲۲ ماه مبارک، همین مطالبی را که الان من به شما عرض کردم این مطالب بین امام حسین و بین اصحابش صحبت شد. همین مطالب، حضرت دارد به آن‌ها می‌گوید فردا شما شهید می‌شوید، آن یکی درمی‌آید می‌گوید الموت احلی من العسل، آن زهیر درمی‌آید می‌گوید اگر ما این‌جا نرویم کجا برویم؟ شما بیرون می‌کنی بگو کجا

برویم؟ بگو کجا برویم؟ ما هم چشم، ما حرف شما پسر رسول خدا را گوش می‌دهیم خب معین کن! حضرت ماند، ماند که چه بگوید؟ باشه ما از این‌جا می‌رویم بیرون ولی بگو کجا برویم؟ پیش عمر سعد برویم؟ یزید میمون باز عرق خور نمی‌دانم فاحشه باز بلند شویم برویم؟ کجا برویم خب بگو؟ حضرت دید نه خب حرف ایشان منطقی است، هان؟ آن یکی حضرت ابوالفضل دارد چه می‌گوید؟ آن یکی علی اکبر؟ آن یکی اصحاب؟ نمی‌دانم بریر زهیر نمی‌دانم حبیب مسلم هر کدام این‌ها، اصلا حقیقت و واقعیت را .....

وقتی که حضرت صحبت می‌کند اصلا علی اکبر می‌گوید آقاجان شما ناراحتی؟ حضرت می‌فرماید من ناراحت نیستم بالاخره یک حالتی است خب بالاخره حضرت رئیس است بر همه‌ی این‌ها، ولی است بر همه‌ی این‌ها، حضرت علی اکبر می‌گوید وقتی ما بر حق هستیم پس برای چه نگران باشیم؟ یعنی اصلا این‌جور مطلب را دریافتند، این جوری دارند با قضیه برخورد می‌کنند! می‌گوید وقتی ما حق

هستیم هرچه شد، شد. بگیرند بزنند تکه تکه کنند آتش بزنند خاکسترمان کنند دود کنند هر کار می‌خواهند بکنند! این‌ها این‌طور، آن موقع آن‌ها هِرهِر می‌خندند عمر سعد شروع می‌کند مسخره کردن! امام حسین روز عاشورا دارد با این‌ها حرف می‌زند آن‌ها سوت می‌کشند که صدای امام حسین به گوش آن‌ها نرسد! مسخره می‌کنند سوت می‌کشند، همین، همین حرف. این از این طرف قضیه را حق می‌بیند و صلاح اخروی می‌بیند و خیر دنیا و آخرت دارد می‌بیند و آن یکی شروع می‌کند هِرهِر مسخره کردن! عین همین قضیه‌ی ما، من دارم حرف می‌زنم آن آقا دارد مسخره می‌کند این‌ها همه منقل است پای منقل است خب این همان است دیگر، یعنی هیچ تفاوتی مسئله ندارد دیگر، یعنی خدا ....

این‌جا است که حضرت سجاد علیه السلام می‌گوید خدایا تو چه منتی بر من گذاشتی و اگر تو این منت را بر من نمی‌گذاشتی من چه کار می‌کردم؟ اگر تو نمی‌آمدی و این مسائل را برای من روشن نمی‌کردی من چه خاکی دیگر بر سرم می‌کردم؟ اگر تو مرا سجاد خلق نمی‌کردی و عمر سعد درست

می‌کردی، یکی از این‌ها می‌کردی آن وقت من دیگر چکار می‌کردم؟ فیا من ربانی فی الدنیا باحسانه و تفضله، ای کسی که مرا در این دنیا پروراند، ان‌شاءاللَه اگر خدای متعال توفیق عنایت کند در شب آینده راجع به کیفیت تربیت و خصوصیات [ی که] خدای متعال در این‌جا به کار می‌گیرد که شخصی چشمش باز شود و حالش دگرگون بشود و تغییر اساسی در او به وجود بیاید و افکارش و تخیلاتش و تصوراتش به طور کلی زیر و رو بشود ان‌شاءاللَه مطالبی را خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنم ان‌شاءالله.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد